اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض کردیم مرحوم آقای نائینی بعد از اینکه فرمودند به امر اول قصد امتثال امر را نمی‌شود در متعلق آورد گفتیم اشکال ندارد ما فعلا گفتیم لا اقل همین کتاب را بحث به حساب نظرات را لا اقل با این حالی که داریم در همین کتاب بگوییم بعدش چه کسی جواب داد چه کسی فلان گفت دیگر نمی‌گوییم .**

**بعد ایشان راه دیگری را پیشنهاد می‌کنند که آن راه متمم الجعل باشد و یک توضیحی راجع به این می‌دهند راجع به متمم الجعل می‌گویند گاهی می‌شود که شارع مقدس یک مطلبی را در یک بیان واحد نمی‌تواند انجام بدهد با یک متمم با یک جعل ثانوی آن را انجام می‌دهد آن وقت این متمم الجعل گاهی نتیجه‌اش اطلاق است گاهی نتیجه‌اش تقیید است ایشان اینطور گفت به اصطلاح**

**بعد می‌گویند والفرق ، این مطلب ایشان که ممکن است با متمم الجعل بیاید این مطلب درست است مشکل ندارد چیز خاصی نیست اما آن مطلب ایشان که نمی‌شود در خطابات بیاید آن را ما قبول نکردیم و الا در متمم الجعلی که ایشان تصویر کرده با متمم الجعل مشکل ندارد .**

**والفرق بين استكشاف نتيجة الاطلاق في المقام ، واستكشاف الاطلاق في سائر المقامات ، هو ان من عدم ذكر القيد في سائر المقامات يستكشف ، یعنی در بقیه ، عرض کردیم ان شاء الله حالا بعد خواهیم گفت ما چند جور اطلاق داریم یکی هم اطلاقی است که نتیجة الاطلاق به قول ایشان از متمم جعل درمی‌آید .**

**در مقامات دیگر مثل احل الله البیع اینجا اطلاق درمی‌آید که عربی باشد یا فارسی باشد چون همین که ذکر قید نکرد کافی است اعتق رقبةً باشد اما در متمم الجعل این نیست در بقیه‌ی موارد عدم ذکر القید در بقیه يستكشف ان مراده من الامر هو الاطلاق ، وهذا بخلاف المقام ، فان من عدم ذكر متمم الجعل لا يستكشف ان مراده من الامر هو الاطلاق ، لما عرفت : من أنه لا يمكن ان يكون مراده من الامر هو الاطلاق ، بل من عدم ذكر متمم الجعل يستكشف انه ليس له مراد آخر سوى ما تعلق به الامر.**

**شبیه اطلاق مقامی است اطلاقی که از متمم الجعل در می‌آوریم ، یعنی می‌فهمیم ایشان نماز را خواسته چیز دیگری با آن نخواسته از اینکه ایشان گفته اگر سلام کردند شما رد سلام بکنید همین رد سلام خواستند اما دیگر قصد قربت نمی‌خواهد درش باشد ، یا کفنش بکنید میت است**

**یکی از حضار : از کجا بفهمیم در مقام بیان بوده و نگفته است ؟**

**آیت الله مددی : دیگر چون امکان نداریم ، قید که امکان ندارد اطلاق هم امکان ندارد ، چون به بیان اول که امکان ندارد .**

**اما چون بعد با بیان دوم نگفته از اینجا می‌فهمیم که اطلاق است این راه دیگر ، این غیر از اطلاق مقامی و مصطلح است این هم یک جور اطلاق است ، اصطلاحا اسمش را گذاشتیم نتیجة الاطلاق ، اطلاق لفظ نیست این متمم نیاورده است .**

**واما كيفية اعتبار قصد الامتثال على وجه تحصل نتيجة التقييد ، فقد حكى عن الشيخ قده : الترديد فيه اینکه ایشان گفته حکی عن الشیخ شاید در تقریرات بوده رحمه الله بالنسبة إلى الغرض ، البته این تردید و اشکال کفایه هم دارد قبل از شیخ در کفایه هست ، در کفایه می‌گوید با جعل دوم هم نمی‌شود ، مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید با جعل دوم می‌شود این خلاصه‌ی فرق این دو تا آقایان و عرض کردیم احتیاج به این مقدمات ندارد با جعل اول هم می‌شود ، با جعل دوم هم می‌شود مشکلی ندارد ، اگر با جعل اول شد با جعل دوم به طریق اولی دیگر خیلی می‌خواهم معطلتان نکنم چون بنا گذاشتیم آن نکته‌های فنی قصه را بگوییم خیلی بقیه‌اش را نه**

**فقد حكى عن الشيخ قده : الترديد فيه بالنسبة إلى الغرض أو الجعل الثانوي ، راجع به اینکه غرض حاصل بشود ، بمعنى ان اعتبار قصد الامتثال ، اما ان يكون من ناحية الغرض ، واما ان يكون من ناحية الجعل الثانوي . اما اعتبار قصد الامتثال من ناحية الغرض ، فيمكن ان يقرب بوجهين از ناحیه‌ی غرض ، غرض با ملاک یکی است .**

**یک : هو ان يكون المراد من الغرض ، الغرض من الامر عند ارادته ، یا من الآمر شاید آمر ، الان امر چاپ کرده ممکن است آمر باشد، بان يكون غرضه من الامر التعبدية عرض کردیم این را هم باز غلط چاپ کرده است التعبد به ، ان یکون غرضه من الامر التعبد به وقصد امتثاله ، فيكون امره لان يتعبد به. بعد مرحوم نائینی می‌فرمایند این مطلب که گذشت باطل است .**

**أولا : من أن ذلك يتوقف على خصوص قصد امتثال الامر قصد امتثال را ایشان می‌گوید باطل ما هم گفتیم اشکال ندارد ، تکرار است و ثانیا ان مجرد كون غرضه ذلك مما لا اثر له این همان نکته‌ای است که من توضیحاتش را به نحو دیگری گفتم که ما اگر بدانیم غرضش این است کافی نیست این بحث در خود کفایه هم آمده است در چند جا آمده است خودش یک بحث مستقلی شده است .**

**که مثلا من باب مثال گفتند راه‌های سقوط امر چیست ، من جمله ، از جمله‌ی موارد ، راه سقوط امر اگر ما امری داشتیم به چند نحو آن امر ساقط می‌شود گفتند به چند نحو ساقط می‌شود یکی به امتثال گفتند آب بیاور آب آورد ، اگر گفت تا نیم ساعت دیگر آب بیاور نیم ساعت گذشت آب نیاورد یکی هم با عصیان این هم امر ساقط می‌شود این دو تا .**

**سومی اینکه با ذهاب موضوع ، با ذهاب موضوع هم امر ساقط می‌شود مثل اینکه بگوید مرده را بشویید ، گرگ آمد مرده را خورد دیگر خواهی نخواهی امر به بشویید ساقط می‌شود چون دیگر مرده‌ای وجود ندارد . اگر گفت آن آب را اتاق بیاور بچه آمد آب را خورد دیگر این امر ساقط می‌شود این تا سه تا مقامش مورد قبول است .**

**چهارم حصول غرض که این را کفایه قائل است این بحث اصلا مطرح بحث یکی‌اش این غرضی که مرحوم نائینی می‌گوید این چند جا مطرح شده است فقط اینجا نیست یعنی ایشان گفت آب بیاور من تشنه‌ام ، تصادفا یک بچه‌ی دیگر آب آورد ایشان آب خورد می‌گوید غرض که حاصل شد پس امر هم ساقط می‌شود ، ملتفت شدید چه می‌خواهم بگویم ؟ غرضش خوردن آب بود یکی دیگر تصادفا آورد ، امر کرد به این بچه برو آب بیاور ، به عبدش امر کرد برو آب بیاور ، هنوز آب نیاورده یک بچه‌ی دیگر آب آورد خورد تشنگی‌اش رفع شد آیا این امر ساقط می‌شود یا نمی‌شود این بحثی که شده این است .**

**اینها آمدند گفتند امر ساقط می‌شود چون غرض چه بود اینکه رفع تشنگی بکند ، رفع تشنگی هم کرد دیگر جای امر نیست عرض کردم اینها تفکرات همان عبد و مولی و اینهاست انصافا حصول غرض ، اینکه غرض مولی را فرض کردند این در قوانین این مطلب جای درست و حسابی ندارد .**

**علی ای حال ایشان می‌گوید خود غرض به تنهایی کافی نیست غرض باید دایر مدایر امر بشود تا مقام ، مثل آن بحثی که من دیروز هم مطرح کردم اگر ما ملاک را فهمیدیم یا حب و بغض را فهمیدیم یا اراده و کراهت را فهمیدیم آیا می‌توانیم کشف جعل بکنیم چون در آن سه تا مبادی جعل هستند .**

**یکی از حضار : غرض یک چیز چهارمی غیر از این سه تاست یا نه ؟**

**آیت الله مددی : همان مثل همان است دیگر یکی است . همان غرضی که دارد لذا مرحوم نائینی هم می‌گوید که غرض مراد اگر مصلحت باشد شاید مراد شیخ مصلحت و ملاک باشد ، غرض شبیه به آن است . یعنی بحث سر این است که خود غرض به تنهایی عرض کردم این بحث‌های خیلی نتیجه ندارد چرا چون ذهنیتشان ذهنیت عبد و مولی است تمام نکته‌ی فنی‌اش این است یک کلمه است .**

**اصلا ما در ذهنیت قانونی روی عبد و مولی کار نمی‌کنیم تمام نظرمان روی جعل است روی تشریع است روی ماده‌ی قانونی است دقت کردید تمام نظر روی ماده‌ی قانونی است . اینجا هم ببینید علمای ما کم کم ی‌خواستند خارج بشوند ما یک دفعه گفتیم آقا بیایید صاف خارج بشوید . ایشان می‌گوید که غرض کافی نیست ما لم یلزم به المکلف تا به مرحله‌ی جعل نرسد کافی نیست ، یلزم به یعنی مرحله‌ی جعل و این درست هم هست در قوانین هم همین است ، فقط فرق ما با اینها این است که اینها نیامدند بگویند که بابا این مسأله‌ی غرض روی آن تصور عبد و مولی بوده است از آن طرف هم اینها تصور قانونی نداشتند اما خوب جامعه و زمینه‌ی اجتماعی رو به این جهت بود لذا ایشان می‌گوید غرض کافی نیست باید برسد به مرحله‌ی جعل ، ما لم يلزم به المكلف ويؤمربه ويقع تحت دائرة التكليف ، درست شد یعنی ماده‌ی قانونی باید بیاید قبل از این آقا این است برو آب بیاور من تشنه هستم این کافی نیست اگر به او گفت آب بیاور که رفع تشنگی من را بکند که این رفع تشنگی تحت دایره‌ی تکلیف قرار بگیرد این معقول است اما وقتی خودش گفت غرض من رفع تشنگی است این کافی نیست مجرد غرض والا فلا يزيد هذا المعنى من الغرض عن الغرض بمعنى المصلحة الذي سيأتي انه مما لا اثر له.**

**یکی از حضار : الان اینجا غرض یعنی ملاک ؟**

**آیت الله مددی : ها ایشان می‌گوید این غرض مثل همان ملاک است مثل مصلحت است والا فلا يزيد هذا المعنى من الغرض عن الغرض بمعنى المصلحة الذي سيأتي انه مما لا اثر له.**

**یکی از حضار : آن وقت ما از مرحله‌ی چهارم می‌فهمیم غرض را چطور از کجا می‌فهمیم که این فعلی**

**آیت الله مددی : ما نمی‌دانیم غرض مولی چیست اگر تصریح کرد درست است قبول است یعنی مثلا قانون آمد گفت شما مالیات بدهید تا حدی که مثلا شهر را آباد بکنیم مثلا تا حدی که این خیابان آباد بشود و لذا ابن حزم هم فتوایش همین است که اگر در یک دهی در یک منطقه‌ای مردم زکات مالشان را دادند اما فقر از جامعه برداشته نشد دادند اما هنوز در آن جامعه فقر هست می‌گوید باز دو مرتبه باید پول بگیریم از آنها . از آنها باید بگیریم تا فقر را از بین ببریم دقت می‌کنید ؟ این دنبال غرض است از تکلیف**

**و لذا هم دارد فی اموالهم حقٌ معلوم للسائل این روایت ما دارد که این حق المعلوم غیر از زکات است یعنی کانما در اموال غیر از زکات چیز دیگری هم هست برای اینکه فقر را در جامعه از بین ببرد .**

**یکی از حضار : غرض را فرمودید در اقصی است با غرض اقصی این اتیان فعل را می‌خواهیم ؟**

**آیت الله مددی : بله اتیان فعل ، نه این تا تصریح نشود این غرض اقصی که در همه جا هست آن که اصلا ربطی ندارد .**

**غرض اقصی این است که ایشان آب بیاورد آب هم آورد اما اینجا مراد از غرض آب بیاورد برای رفع تشنگی نکته این است شما تشریف بردید اگر فع تشنگی بدون این آب شد صاحب کفایه می‌گوید امر ساقط می‌شود گفت برو آب بیاور تشنه‌ام می‌خواهم آب بخورم تا این رفت بیرون آب بیاورد هنوز بلند نشده بود یکی از بچه‌ها تصادفی آب آورد ایشان خورد تشنگی‌اش رفع شد می‌گوید دیگر امر ساقط شده غرض حاصل شده است ، مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید این نه ، این کافی نیست این حصول غرض کافی نیست وقتی گفت برو آب بیاور مگر خودش بگوید یعنی بحث دایر مدار جعل است دایر مدار تکلیف است روشن شد و حق هم با ایشان است .**

**لکن ما عرض کردیم نکته به این نیست که فقط ادعا بکند نکته آن نکته‌ی عبد و مولی و روح قانون و خطاب قانونی است نکته اساسش آن است دقت کردید ؟ در روح قانون تا تصریح نکند به غرض آن ارزش ندارد مثلا می‌گوید آقا از مردم اینقدر پول بگیرید که این خیابان آسفالت بشود حالا گفت ده درصد بگیرید ده درصد گرفتن نشد آسفالت پنج درصد دیگر بگیرند تا آسفالت بشود . تا نگوید که هدف این است که خیابان آسفالت بشود فقط گفت از مردم پول بگیرید می‌خواهیم شهر را تمیز کنیم ، حالا پول گرفتیم و ده درصد هم قرار داد و خیابان هم آسفالت نشد می‌شود زیادتر گرفت با آن خطاب نه با آن خطابی که می‌گوید ده درصد نه ، اما اگر گفت اینقدر پول بگیرید تا خیابان آسفالت بشود ببینید دقت کنید .**

**یعنی مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید که غرض تنها کافی نیست باید تحت دایره‌ی طلب قرار بگیرد قانون باید به آن بخورد ، تشریع باید به آن بخورد . ما این را واضح‌تر بیان کردیم سه تا مرحله مبادی جعل قرار دادیم مرحله‌ی چهارم مرحله‌ی تشریع قرار دادیم و علم به آن مراحل کافی نیست برای جعل و تشریع باید تصریح بشود ، دقت می‌کنید ؟ تا تصریح نشده تا تحت دایره‌ی ، دقت می‌کنید ؟**

**آن وقت ایشان می‌گوید الوجه الثاني : ان يكون مراده من الغرض المصالح التي هي ملاكات الاحكام ، مثلا در آیه‌ی ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر مثلا معیار صلاتیت این است که نهی از فحشاء و منکر مصلحتش این است دقت می‌کنید ؟ ایشان می‌گوید با متمم الجعل نمی‌شود کرد ون اعتبار قصد التقرب والامتثال لأجل ان المصلحة الواقعية یعنی نهی از فحشاء و منکر حاصل نمی‌شود مگر اینکه با نمازی که به قصد امتثال باشد دقت کردید چه شد ؟ آن مصلحت واقعیه که ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر مراد آن مصلحت ، مراد از غرض این باشد حاصل نمی‌شود الا با قصد تقرب .**

**وحينئذ لا يحتاج إلى جعل مولوي دیگر نمی‌خواهد جعل دوم ، جعل ثانوی نمی‌خواهد لاعتبار قصد الامتثال ، برای آن نمی‌خواهد بل نفس المصلحة الواقعية تقتضي قصد الامتثال ، چون وقتی آمد گفت ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر از آن طرف هم گفت اقم الصلاة چه می‌فهمیم اقم الصلاتی که تنهی عن الفحشاء و المنکر و این صلاة لا تنهی عن الفحشاء و المنکر الا اینکه با قصد تقرب باشد پس ما از خود همین آیه‌ی مبارکه در می‌اوریم احتیاج به جعل ثانوی نداریم به متمم الجعل نداریم ، که مراد شیخ این باشد .**

**لا يحتاج إلى جعل مولوي لاعتبار قصد الامتثال ، دیگر جعل ثانوی و متمم جعل نمی‌خواهد چرا چون مصلحتش ذکر شده است مثلا آیه‌ی مبارکه کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم بعد فرمود لعلکم تتقون پس آن نکته‌ی صیام این نیست که انسان گرسنگی بکشد جوع نیست آن نکته‌اش تقوی است حالا اگر می‌خواهد با جوع و گرسنگی تقوی حاصل بشود باید قصد امتثال بگوید چون خدا امر کرده است تقوی این جوری درست می‌شود پس چون تقوی این جوری درست می‌شود با خود همین مقدار کافی است که بگوییم قصد امتثال شرط است دیگر جعل ثانوی نمی‌خواهد روشن شد مراد ؟ دیگر دنبال جعل ثانوی نرویم . مطلب را البته مرحوم نائینی از شیخ حکایت کرده در حاشیه‌اش هم ننوشته که شیخ کجا این مطلب را گفته است من هم الان حضور ذهن ندارم الان این لحظه حضور ذهن ندارم که کجا مرحوم شیخ این مطلب را گفته است ؟ روشن شد آقا ؟ پس احتیاج به جعل ثانوی و جعل متمم نداریم چرا چون نگفت کتب علیکم الصیام مطلقا این خود قرآن یک چیز عجیبی است یعنی یک نکات لطیفی دارد .**

**مثلا اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اگر بخواهند انی قریب اجیب من خودم نزدیکم خودم جواب می‌دهم احتیاج ندارد به ملائکه احتیاج ندارد به ملائکه‌ی مقرب احتیاج به هیچ چیزی ندارم خودم جواب می‌دهم اما ببینید نکته‌ی لطیفش را اذا سالک عبادی این کلمه‌ی عبادی اول قید است آن که می‌خواهد دعا بکند احساس می‌کند عبدالله است عبادی با این کلمه‌ی عبادی نکته را ظریف بیان می‌کند نه کسی که خیال کند عبدالدنیاست او بیخود دعاء نکند و اذا سالک عبادی من با او نزدیک هستم .**

**الم یعملوا ان الله هو یقبل التوبة بعد عن عباده اضافه کرده است شرط قبول توبه این است که آن شخص خودش را عبدالله بداند انما یقبل التوبة عن عباده دقت کردید این یک نکات ظریفی است که مراعات ، مرحوم شیخ می‌گوید که وقتی آمد گفت لعلکم تتقون یعنی چه یعنی امساکی که منشاء تقوی باشد این امساک منشاء تقوی باید قصد الهی باشد دیگر شما جعل ثانوی نمی‌خواهید . الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر این وقتی می‌شود که شما نماز را برای خاطر خدا بخوانید آن وقت تنهی عن الفحشاء والمنکر اما اگر همین جوری بلند بشوم ورزش سبک به اصطلاح می‌گویند می‌خواهی ورزشی بکنی یک وقتی یک ورزش سوئدی چیست یک اصطلاحی می‌گویند .**

**یکی از حضار : شنای سوئدی**

**آیت الله مددی : نه شنا نه خود این ورزش سبک را یک چیزی می‌گویند ورزش سوئدی می‌گویند یک چیزی ، نه حالا 50 – 40 سال قبل 60 سال قبل تازگی نیست نشنیدید شما برای زمان قبلی است که ما شنیدیم برای دوران جاهلیت است .**

**غرض یک ورزش خاصی دقت می‌کنید اگر قصد ورزش کرد خوب نمی‌شود لا تنهی عن الفحشاء والمنکر لذا مرحوم شیخ می‌گوید چون اینها مسائل**

**یکی از حضار : اقم الصلاة لذکری**

**آیت الله مددی : ها اقم الصلاة لذکری مثلا**

**یکی از حضار : اینها که دیگر اصلا خصوصا قدیمش هم متصل بود**

**آیت الله مددی : آنکه دیگر لذکری هم هست .**

**پس برای اینکه صلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر ، امساک سبب تقوی بشود قصد امتثال می‌خواهد . بل نفس المصلحة الواقعية تقتضي قصد الامتثال ، فلو علم أن المصلحة الواقعية لا تحصل الا بقصد الامتثال فهو ، وان شك فسيأتي الكلام فيه. وهذا الوجه این وجه اشکال مرحوم شیخ .**

**مرحوم نائینی گفت وهذا الوجه أردء من سابقه إذ المصالح الواقعية انما تكون مناطات للأوامر وليست هي اینها به حساب ملاکات جعل هستند وليست هي لازمة التحصيل ، لعدم كونها من المسببات التوليدية چون این مسببات تولیدیه به اصطلاحشان فعلی است که انسان خود فعل را به انسان نسبت می‌دهند اما او ایجاد نمی‌تواند بکند آن فعل را مقدماتش را ایجاد می‌کند مثلا می‌گوید ورقه را سوزاند آدم که نمی‌سوزاند ورقه را ، این ورقه را گرفت سوزاند ، آتش می‌سوزاند آن که می‌سوزاند ورقه را آتش است این چه کار می‌کند این مسببات تولید یعنی این ، این ورقه را در آتش می‌اندازد اسناد احراق را به این می‌دهند .**

**یکی از حضار : جری المیزاب**

**آیت الله مددی : جری المیزاب مجاز است این نه اینجا مجاز نیست می‌گویند سوزاند می‌گوید او سوزاند .**

**و لذا از او دیه می‌گیرند ضمان می‌گیرند از او عرش می‌گیرند ، فعل می‌گوید این از این قبیل نیست ، این از این قبیل نیست یعنی این طور نیست که تا شما صلاة را انجام بدهید تنهی عن الفحشاء والمنکر از قبیل مسببات تولیدیه نیست .**

**كما يدل على ذلك عدم تعلق التكليف بها في شيء من المقامات.این را مرحوم آقای بجنوردی نقل می‌فرمودند از مرحوم نائینی چون من از آقای خوئی نشنیدم اما آقای بجنوردی نقل می‌کردند از آقای نائینی فرق بین این که آیا جزو به اصطلاح این حکمت است یا علت است ، تشریع فرق بین حکمت و علت می‌گفتند فرقشان این است اگر که خود آن که ذکر شده به عنوان حکمت یا علت اگر به او بشود تکلیف تعلق بگیرد این می‌شود علت اگر به خود او تکلیف تعلق نگیرد می‌شود علت این یک فرقی است که علم‌های سینه به سینه است چون می‌گویم که من در درس آقای خوئی هم نشنیدم این 8 سالی که تقریبا درس آقای خوئی بودم این را از آقای خوئی نشنیدم این را آقای بجنوردی دارند .**

**یکی از حضار : جای موضوع حکم بگذاریم .**

**آیت الله مددی : آها این را مرحوم آقای بجنوردی به این طریق ، روشن شد ؟**

**مثلا می‌گوید اگر زن‌ها عده بگیرند برای اینکه اختلاط میاه نشود این اختلاط میاه حکمت است چون نمی‌توانند به ما تکلیف بکنند اختلاط میاه نکن دست ما نیست ، چیزی که ، روشن شد ؟ اگر آن که مثلا اگر گفت خمر حرام است چمون مسکر است چون اسکار دست ماست کانما تکلیف می‌شود ، می‌شود موضوع لا تشرب المسکر . اگر گفت لا تشرب الخمر فانه مسکر این علت است این حکمت نیست چون آن چیزی که به عنوان علت آمده خودش می‌شود موضوع حکم بشود اگر خودش ، این هم یک فایده‌ای است نکته‌ی لطیفی است چون می‌گویم این را من از آقای بجنوردی شنیدم چاپ هم کردند ایشان در کتاب‌هایشان در قواعد و اینها اما از آقای خوئی نشنیدم ایشان هم از آقای نائینی نقل می‌کردند از مرحوم نائینی اینجا دارد اشاره به این می‌کند .**

**ببینید لعدم التعلق التکلیف بها این همان نکته‌ای است که می‌گوید یعنی اینها از قبیل حکمت هستند از قبیل علت نیستند ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر این از قبیل حکمت است نه از قبیل علت اگر شد همان که به عنوان علت یا حکمت آمده آن را موضوع تکلیف قرار بدهیم جعل به او بگیرد این می‌شود علت لا تشرب الخمر فانه مسکر می‌تواند بگوید لا تشرب المسکر این می‌شود علت اما اگر گفت در عده‌ ازدواج نکن برای اینکه مثلا اختلاط میاه این اختلاط میاه تحت اختیار نیست دقت می‌کنید چون تحت اختیار نیست این می‌شود حکمت و لذا تخلف دارد یعنی ممکن است در عده‌ ازدواج بکند اختلاط میاه هم نشود فرق بین علت و حکمت را از آقای بجنوردی از قول مرحوم نائینی نقل کردیم روشن شد برای شما چه می‌خواهم بگویم از این راه می‌گذاشتند .**

**بتوانیم آن را موضوع قرار بدهیم می‌شود علت نتوانیم موضوع قرار بدهیم می‌شود حکمت اینجا هم اشاره به همین است اشاره به این عنوان است دقت کردید ، چون کلمات خود نائینی است .**

**ببینید از قبیل مسببات تولیدی نیستند كما يدل على ذلك عدم تعلق التكليف بها تکلیف نخورده به اینکه مثلا نهی از فحشاء و منکر بکنیم این به خود آن نخورده است شيء من المقامات. وقد تقدم منا تفصيل الكلام في ذلك بما لا مزيد عليه في مبحث الصحيح والأعم فراجع. وحينئذ نفس العلم بالمصلحة لا يكفي این که مصلحت را شما بدانید کافی نیست في الزام المكلف بشيء الا من جهة استكشاف الحكم المولوي لمكان انه يقبح على الحكيم این استکشاف حکم مولوی با جعل ثانوی می‌شود .**

**لمكان انه يقبح على الحكيم قبیح است بر حکیم تفويت المصلحة على العباد ، فلو لم يستكشف ذلك كان العلم بالمصلحة علم ما به اینکه نماز تنهی عن الفحشاء و المنکر کافی نیست فاثر العلم بالمصلحة ليس الا استكشاف الجعل المولوي لمكان الملازمة. مگر از راه جعل ملازمه .**

**فيرجع الكلام إلى أن الواجب على المكلف هو ما تعلق الجعل به ، لا ما قامت المصلحة به این را خوب ما دیگر خیلی شرح دادیم حالا ایشان با این تعبیر گفتند ما مبادی جعل گرفتیم بعدش یعنی با آن شرحی که ما دادیم خیلی روشن است یعنی مبادی جعل جای خودش است باید برسد به حد جعل آن که درست است مقام جعل است علم به مبادی جعل کافی نیست خلاصه‌ی مطلب ، روشن شد ؟ باید برسد به محور جعل به محور تشریع حالا من خیلی تعبیر روشن کردم ایشان تعبیر را اجمال آوردند .**

**من عرض کردم من هفت تا محور کردم انصافا اصول خیلی واضح‌تر می‌شود خیلی روشن‌تر می‌شود خیلی واضح و روشن مطرح می‌شود .**

**فيرجع الكلام إلى أن الواجب على المكلف هو ما تعلق الجعل به ، لا ما قامت المصلحة به من دون جعل مولوي البته ایشان مصلحت را امور واقعیه می‌داند ما چون یک نکته‌ی دیگر اضافه کردیم گفتم امور واقعیه‌ای که زمینه‌ی جعل باشد مثلا الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض مثلا گفتند مغز زن اینجوری است استخوان زن اینطور استخوان مرد از این حرف‌هایی که نوشتند درست است اینها اثر تکوینیه هستند فرق بین زن و مرد آثار تکوینی دارد اما این معلوم نیست معیار قوامیت باشد ، نکته این است .**

**یعنی مجرد ، روشن شد این را ما چند دفعه گفتیم امر واقعی کافی نیست بما فضل الله این امر واقعی است خوب واقعا بعضی‌های بر بعضی تفضیل دارند آن نکته‌ای که در تفضیل وقتش هم تفضیل را به الله بما فضل الله یعنی نکاتی در تفضیل وجود دارد که شما نمی‌فهمید این فقط منحصر به علم الهی است ، بما فضل الله بعضم این جور ملاکات را علم به آن هم پیدا نمی‌کنیم مشکل این است ایشان عنایت نفرمودند . بما فضل الله ولو ظاهرش ملاکات است و مصلحت است لکن ملاکات ، نائینی چند جا دارد که ملاکات امور واقعی است ، عرض کردم امور واقعی نیستند ، هستند لکن امور واقعی که منشاء جعل بشود تاثیر گذار در جعل باشد نه امور واقعی فی نفسه آن امر واقعی که بیاید در آن جعلی که می‌خواهد بکند .**

**و لذا گفتیم تنها راه فهمیدن ملاکات همان خطابات است چون زمینه‌ی جعل را آن می‌فهمیم به مجرد اینکه ما علم مصالح پیدا بکنیم آن به تنهایی کافی نیست .لا ما قامت المصلحة به. من دون جعل مولوي ومن دون تعلق الامر الشرعي بالفعل الذي قامت المصلحة به.**

**عرض کردم ایشان چون مصالح را امور واقعی گرفتند این کافی نیست و وحينئذ يبقى الكلام في كيفية و الی آخره**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**